اصطلاحات خوشنویسی شعر حافظ

موسوی گرمارودی، سید علی

به گِرد لب خط از عنبر نوشتی‏ بساط خوب‏رویان در نوشتی‏ کس از یاقوت بالاتر نَبِنوشت‏ تو از یاقوت بالاتر نوشتی

در ادبیات ما،چنان‏که از همین دو بیتی که خواندید و در آن‏ در توصیف لب یاقوتی یار،به خوشنویسی یاقوت مستعصمی تلمیح‏ دارد،از دورترین روزگار،خط و خوشنویسی حضور چشمگیر داشته‏ است.

اگر بخواهیم از صدر به ساقه بپرادزیم و در برابر آن دو بیتی که‏ هر چند نمی‏دانم از کیست،امّا یقینا از متقدّمان است،از متأخران هم‏ در این زمینه شاهدی بیاوریم.باید به غزل بسیار مشهور شاطر عباس قمی اشاره کنیم که می‏فرماید:

روه دارم من و افطارم از آن لعل لب است‏ آری،افطار رطب،در رمضان،مستحب است‏1 روز ماه رمضان زلف میفشان که فقیه‏ بشکند روزه‏ی خود را به گمانی که شب است‏ زیرِ لب وقت نوشتن همه جا نقطه نهند وین عجب نقطه‏ی خال تو که بالای لب است‏ نقطه‏ی خال تو بالای لبت افتاده است‏ نقطه هر جا غلط افتاد،مکیدن لب است

که دقیقا اشاره به ادب و آداب خوشنویسی دارد.دری ک چلیپا یا قطعه‏یی که استادی نوشته است،اگر نقطه‏یی ناگاه از سر قلم نابه‏جا بچکد،انگشت زیر آن می‏نهاده‏اند تا آن قسمت برجسته‏تر شود و آن‏گاه آن را می‏مکیده‏اند.

البته در شیوه‏ی ساخت مرکب و فرمول ساخت آن رساله‏ها نوشته بوده‏اند و به‏ندرت از دولت استادی نقطه‏یی غلط می‏چکیده‏ است.امّا نقطه هرجا غلط می‏افتاد،مکیدن جزو ادب و آداب برداشتن‏ آن بوده و شاطر عباس به همین آداب تلمیح کرده است.

باری،این مقدمه را عرض کردم تا در فرصتی بسیار کوتاه،در دیوان خواجه‏ی شیراز،حافظ،توقفی بکنم و ببینم آیا از اصطلاحات‏ خوشنویسی و خطاطی در این دیوان آسمانی چیزی هست.

نخست از همین کلمه‏ی«نقطه»که در شعر شاطر عباس هم‏ بود و کوچکترین واحد نگارش و در همان حال از ارکان آموزش‏ خوشنویسی است،بیاغازیم.در مورد نقطه می‏فرماید:

این نقطه سیاه که آمد مدار نور عکسی‏ست در حدیقه‏ی بینش ز خال تو

همین یک مورد را در تمام غزلیات و در قصاید و مثنوی‏ها و قطعات به کار برده است و ابهامی به خط و خطاطی ندارد.چنان‏که به‏ سطر هم تنها یک بار در غزلیات خود اشاره دارد و در آن هم به‏ خطاطی ایهام ندارد:

هر پاره از دل من و از غصه،قصه‏یی‏ هر سطری از خصال تو وز رحمت آیتی

امّا به لوح به معنی نوعی فلز یا کاغذی که در آن خطی‏ می‏نوشته‏اند،ده مورد اشاره دارد.از جمله‏ی این بیت معروف:

نیست بر لوح دلم جز الف قامت بار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

این‏جا عرض کنم که این بیت در دیوان تصحیح مرحوم قزوینی‏ و غنی به صورت:نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست(به جای‏ قامت یار)آمده که با همه‏ی اهمیتی که این نسخه‏ی علمی دارد و هنوز هم به نظر اینجانب فراتر از آن نسخه‏یی نیامده است،در این‏ بیت(مانند چند مورد دیگر)حق آن است که از نسخه‏های دیگر پیروی کنیم که در آن‏ها قامت یار ذکر شده است،زیرا حافظ کسی‏ نیست که از یار که در نوشتن هم با خود الف دارد،چشم بپوشد و به جای آن الف قامت دوست بگوید.

مورد دیگر از مصطلاحات خوشنویسی،خط غبار است که هنوز هم گمان دارم میان خوشنویسان رایج و مصطلح است.می‏فرماید:

گر دست دهد خاک کف پای نگارم‏ بر لوح بصر،خط غباری بنگارم

نکته‏یی که این‏جا برای یادآوری مهم‏تر است،این است که‏ می‏فرماید:بر لوح بصر،خط غباری بنگارم و نمی‏گوید:بنویسم. نگاشتن،صورت هنری نوشتن است،یعنی حافظ به خوشنویسی‏ به عنوان یک هنر خلاّقه نگاه می‏کند.آن‏چه در خوشنویسی و در هر فنّ شریف روحانی دیگر مانند آن مهم است،همان جنبه‏ی هنری و در یک کلمه،جنبه‏ی خلاّقه‏ی آن است.

اهمیت هنرمند،از دیدگاه فرهنگ ایرانی-اسلامی ما در همین‏ جنبه‏ی او نهفته است،به همین روی هم می‏گویند خداوند در حاکمیّت و الوهیّت و مالکیّت خود در طول تاریخ مشرکانی داشته‏ است که به همان ترتیب عبارتند از فرعون‏ها در حاکمیت خدا؛بلعم‏ باعورها،و تمام کسانی که به جای خداوند،می‏خواهند مردم واله و شیدای آن‏ها باشند؛در الوهیّت خدا و قارون‏ها در مالکیت خداوند.

امّا تنها خالقیت خداوند مشرک ندارد،زیرا خداوند خلاقیت خود را خود میان هنرمندان جهان وا نهاده است و هر هنرمندی در حوزه‏ی‏ خلاقیت خود در واقع خداگون است.بنابر این آن خلاقیت که یک‏ خوشنویس در چرخش و پیچش و نوازش قلم‏2و در مجموعه‏ی یک‏ چلیپا،یا یک قطعه،به کار می‏برد،همان است که کار او را از یک‏ نوشتن ساده و از ماشین‏های نگارش،جدا می‏کند؛آن درستی‏ شگرف که در شکسته‏ی درویش عبد المجید طالقانی می‏بینیم که با شکستگی ارزد به صدر هزار درست؛آن همان خلاقیت است.

و لذا حافظ می‏فرماید:

«بر لوح بصر خط غباری بنگارم»

و نمی‏فرماید بنویسم.این را از آن رو می‏گویم که او درست در هنگامی‏ که به عللی دیگر نمی‏خواهد به جنبه‏ی هنری خطنویسی اشاره‏ داشته باشد،از کلماتی دیگر مثل تحریر استفاده می‏کند نه نگارش:

افسوس که شد دلبر و در دیده‏ی گریان‏ تحریر خیال خط او،نقش بر آب است

و یا:

بدین رواق زبرجد نوشته‏اند به زر که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند

که بر نکویی تکیه دارد نه بر خط،این جنبه در همه‏ی هنرها در نظر گرفته شده است.در شعر هم،تنها ردیف کردن قافیه،یا موزون بودن یا صحت کلمات و حتا استواری آن‏ها هنر نیست. ملک الشعرا می‏فرماید:

ای بساط ناظم که او در عمر خود شعری نگفت.

شعر،یک نگرش ویژه‏ی خلاق است که اگر در کسی وجود داشت،خودش به سراغ شاعر می‏آید.خداوندگار ما،مولوی، می‏فرماید:

تو مپندار که من شعر به خود می‏گویم‏ تا که هشیارم و بیدار،یکی دم نزنم

شاعر،گیرنده‏یی دارد که با آن تصاویر آن جهانی را می‏گیرد و امواج آن خود به سراغ او می‏آید.

به سخن خود باز گردیم.حافظ به همین انگاره،آن‏جا که نوشتن‏ هنر نیست،از کلمات دیگر بهره می‏گیرد،چند مثال زدیم و اینک باز مثالی دیگر،نوشته‏اند بر ایوان جنه المأوا:

که هرکه عشوه‏ی دنیا خرید وای به وی.

شاید به همین دلیل است که او در ذکر درجات خط وقتی به خط خوش اشاره می‏کند،چون هنوز به عالی و ممتاز نرسیده کلمه‏ی‏ نگارش برای آن به کار نمی‏برد:

دوران همی نویسد بر عارضش خط خوش‏ یا رب نوشته‏ی بد،از یار ما بگردان

برگردیم به اصطلاحاتی که حافظ از خطاطی در غزلیات خود به کار برده است:همین غبار را چند جای دیگر هم آورده:

غبار خط بپوشانید،خورشید رخش یا رب‏ بقای جاودانش ده که حُسن جاودان دارد

خط محقّق

ایهام به خط محقّق،از مواردی‏ست که آگاهی دقیق حافظ را از انواع خطوط خوشنویسان زمان وی می‏رساند،چنان‏که در همین بیت‏ که از خط محقّق نام می‏برد،به اصطلاح«حسن خط»هم اشاره‏ می‏کند که به جای خوشنویسی امروز به کار می‏رفته و امروز هم رایج‏ است:

کسی که حسن خط دوست در نظر دارد محقّق است که او حاصل بصر دارد

اشاره به برخی کارهای خوشنویسان مثل درست کردن نی قلم و برداشتن نوک قلم با تیغ:

چو خامه در ره فرمان او سرِ طاعت‏ نهاده‏ایم مگر او به تیغ بر دارد

حافظ به جز خط غبار،به خطوط دیگر هم اشاراتی شاعرانه دارد که من نمی‏دانم آیا در تاریخ خط،نوعی خط بوده است و منسوخ‏ شده یا نه،و یا احیانا هنوز هم باقی‏ست،از جمله:خط زنگاری،خط مشکین،خط سبز،خط بنفشه و خط هلالی.

البته همه‏ی این موارد به صورت ایهام تناسب در توصیف خط یار به کار رفته است،امّا کاربرد برخی از آن‏ها به گونه‏یی‏ست که چون‏ دقیق شویم،یقین می‏کنیم که حافظ اگر خود خودشنویس نبوده به‏ نحو وسیع و عمیق با این هنر آسمانی ارتباط و علاقه داشته است و ضمنا از لابه‏لای همین اشارات،می‏توان به صنعت‏هایی که‏ خوشنویسان زمان او در کار خود به کار می‏برده‏اند،پی برد.مثلا در یک مورد می‏گوید:

بیاض روی تو را نیست نقشِ درخور،از آنک‏ سوادی از خطِ مشکین بر ارغوان داری

یقینا این شعر نشانه‏ی آن است که در زمان او،خط مشکین‏ خطی بوده است که با مرکب سیاه می‏نوشته‏اند(و نه خطوطی که با مرکب‏های رنگین و همراه با نقش مناسب در اطراف آن تزیین‏ کرده‏اند)یعنی سوادی یا به قول امروزی‏ها رونوشتی از خط مشکین‏ تو،یعنی زلف،بر ارغوان چهره نوشته‏یی که برای بیاض یا سپیدی‏ روی تو در اطراف آن نمی‏توان نقش درخور و مناسبی یافت. چنان‏که جای دیگر به این نقش درخور اشاره دارد:

یا رب چه درخور آمد گردش خطِ هلالی.

یا جای دیگر می‏فرماید:

بر آن نقاش قدرت آفرین باد که گِرد مَه کشد خط هلالی

اگر فرصت استقصای کامل می‏بود،از اصطلاحات دیگری که‏ حافظ با تلمیح به خوشنویسی به کار برده است چون رقم خوش، کاغذین جامه،طغرا،منشور،و خود کلمه‏ی خط و تمامی معانی‏ آن،و نیز از نسخه،سواد،بیاض و نقش غلط،نوشته‏ی بد،خط مور و جز آن‏ها سخن می‏گفتم.اجازه بدهید سخن را با این بیت او به پایان ببرم که:

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت‏ به غمزه مسأله آموز صد مدرّس شد

و او به این نکته اشاره دارد:آن‏هایی هم که به مکتب می‏روند و خط می‏نویسند،استاد هم می‏شوند،از آن غمزه‏ی الهی انسانی غافل‏ نباشند،اگر آن غمزه‏ی الهی-انسانی در استادی بود،مسأله آموز صد مدرّس می‏تواند شد،و حق هم،تنها همین است که باز حافظ گفت:

سواد لوح بینش را عزیز از بهر آن دارم‏ که جان را نسخه‏یی باشد ز لوح خال هندویت

و اینک در پایان مقاله،تمام ابیاتی را که به ایهام یا تصریح با خط و خوشنویسی تناسب دارند،برای استفاده‏ی علاقه‏مندان ذکر می‏کنم:

گر دست دهد خاک کف پای نگارم‏ بر لوح بصرخط غباری بنگارم‏ غبار خط بپوشانید،خورشید رخش یا رب‏ بقای جاوداانش ده که حسن جاودان دارد بس غریب افتاده است آن مور خط گرد رخت‏ گرچه نبود در نگارستان،خطِ مشکین غریب‏ هر آن‏که راز دو عالم ز خطّ ساغر خواند رموز جام جم از نقش خاک ره دانست‏ لطیفه‏یی‏ست نهانی که عشق از او خیزد که نام آن نه لب لعل و خط زنگاری‏3ست‏ سبزه‏ی خط تو دیدیم و ز بستان بهشت‏ به طلبکاری این مهرگیاه آمده‏ایم

کلک‏4به معنی قلم

زبان ناطقه در وصف شوق نالان است‏ چه جای کللک بریده زبان بیهوده گوست‏ کلک زبان بریده‏ی حافظ در انجمن‏ با کس نگفت راز تو،تا ترک سر نکرد هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی‏ به دلپذیری نقش نگار ما نرسد روز ازل از کلک تو یک قطره سیاهی‏ بر روی مه افتاد که شد حل مسائل‏ منم آن شاعر ساحر که به افسون سخن‏ از نی کلک همه قند و شکر می‏بارم‏ عشق من با خط مشکین تو امروزی نیست‏ دیرگاه است کز این جام هلالی مستم‏ دیشب به سیل اشک ره خواب می‏زدم‏ نقشی به یاد خطّ تو بر آب می‏زدم‏ تا بود نسخه‏ی عطری دل سودازده را از خط غالیه‏سای تو،سوادی‏5طلبیم

به نوک خامه،رقم کرده‏یی سلام مرا که کارخانه‏ی دوران مباد بی‏رقمت‏ زبان خامه ندارد سرِ بیان فراق‏ وگرنه شرح دهم با تو داستان فراق‏ عجب از وفای جانان که عنایتی نفرمود نه به نامه‏یی پیمی نه به خامه‏یی سلامی

کاغذ

کاغذین جامه به خوناب بشویم که فلک‏ رهنمونیم به پای علم داد نکرد دوران همی نویسد بر عارضش خطی خوش‏ یا رب نوشته‏ی بد6از یار ما بگردان‏ ز خط یار بیاموز مهر با رخ خوب‏ که گرد عارض خوبان خوش است گردیدن‏7 خطِ عذار یار که بگرفت ماه از او8 خوش حلقه‏یی‏ست،لیک به در نیست راه از او ای که بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی‏ لطف کردی،سایه‏یی بر آفتاب انداختی‏ آن غالیه خط گر سوی ما نامه نوشتی‏ گردون ورق هستی ما در ننوشتی

سواد و بیاض

سواد نامه‏ی موی سیاه چون طی شد بیاض کم نرود گر صد انتخاب رود بایض روی تو را نیست نقش درخور از آنک‏ سوادی از خط مشکین‏9بر ارغوان داری‏ گفتی که حافظ این همه رنگ و خیال چیست؟ نقش غلط مبین که همان لوح ساده‏ایم

تهران-رمضان 1425/مهرماه 1383

پی‏نوشت‏ها

(1)-تناسب آن را با ماه مبارک رمضان که در آنیم فراموش نفرمایید.

(2)-این تعبیر را از خود حافظ گرفته‏ام که می‏فرماید:

ز دلبرم که رساند نوازش‏ قلمی، هر چند او از این نوازش مراد دیگری دارد.

(3)-در این‏جا دور لب است،امّا آیا خط زنگاری هم خطی بوده است؟

(4)-روی هم 21 مورد کلک در غزل‏های حافظ داریم.کلک به دو معنی است:یکی‏ نویسندگی و زبان و بیان شعر:

«کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد»

و دیگر به معنی: قلم.

(5)-سواد:رونوشت

(6)-سرنوشت بد

(7)-که ایهام به چلیپا دارد.

(8)-به جای آن‏که رخ او ماه گرفتی داشته باشد،ماه از رخ او می‏گیرد.

(9)-یقینا این بیت نشانه‏ی آن است که خط مشکین-مشکی-خطی بوده است‏ که همراه با نقش مناسب اطراف،مثل تذهیب و امثال آن می‏نوشته‏اند.معنی شعر این است:تو که رونوشتی از خط مشکین(-زلف)بر اغوان صورت نوشته‏یی،برای‏ بیاض(-سپیدی)روی اطراف آن،نمی‏توان نقش درخور یافت.شاهد دیگر:

یا مبسما یحاکی درجا من اللاّلی‏ یا رب چه درخورد آمد گوش خط هلالی